



وزارت راه و شهرسازی
شرکت عمران و بهسازی شهری ایران
(مادر تخصصی)

سلسله نشست‌های ایران شهر

خانه گفت‌وگو شهر و معماری



سخنی در آغاز

پیرو سخنرانی وزیر محترم راه و شهرسازی در نشست برگزار شده به مناسبت روز معمار، مورخ ۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴، در خانه گفتمان شهر و معماری (خانه منسوب به معمار فقید وارطان)، که با طرح یک جریان فکری در حوزه معماری و شهرسازی، تحت عنوان «اندیشه ایران شهری» متمرکز گردید، برنامه‌هایی به منظور توسعه و تداوم این اندیشه در دستورکار قرار گرفت.

از جمله مهم‌ترین اهداف برگزاری این سلسله نشست‌ها، فراهم آوردن فضای گفت و گو در حوزه اندیشه ایران شهری، افزایش حساسیت در لایه‌های مختلف تخصصی، دانشگاهی و عموم شهروندان نسبت به مسائل موجود و آتی شهر ایرانی، است. اندیشه ایران شهری، علی‌رغم برخورداری از ویژگی‌ها و ارزش‌های شاخصی چون «توجه به خرد، دادگری، هویت ملی، پذیرش تنوع دین و مذهب مطابق با قانون اساسی، دوری از نژادگرایی، صلاحیت حکمروایی/ فره ایزدی، پیوستگی فرد و جامعه، دفاع از آزادگی، تعادل با طبیعت و پیوند دین و اجتماع»، مبرا از نقد نبوده و دارای نقاط تاریک و روشنی همانند تمامی اندیشه‌هاست؛ بنابراین محک زدن دوباره این اندیشه با معیارهای «اسلام، مدرنیته و جهانی‌شدن»، به‌منظور کاوش دقیق در این اندیشه و دوری از مطلق‌گرایی و تقدس‌پنداری، ضروری است؛ امری که بخشی از آن در قالب پیگیری نشست‌های مذکور، برنامه‌ریزی شده است.

به منظور گسترش فضای گفتمانی، مباحث مطرح شده در هریک از جلسات، مستندسازی و به صورت دفترچه‌ای در پیش رو در اختیار علاقمندان و مخاطبان قرار می‌گیرد. در پایان سپاس و قدردانی بی‌پایان ما نثار اساتید و بزرگوارانی است که با ایراد سخنرانی و نیز ویرایش مطالب به عنوان ارکان اصلی شکل‌گیری این جریان گفتگوی فرهنگی ما را همراهی نموده‌اند. همچنین از سایر اندیشمندان و صاحب‌نظران گرامی دعوت می‌گردد با ارائه دیدگاه‌ها و ایده‌های خود در غنابخشی و پویایی این جریان سهیم باشند.

● **منا عرفانیان سلیم**

مدیرکل دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی
شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

در اندیشه ایران شهری نظر و عمل از هم جدائی ناپذیرند، هر نظری تا به عمل در نیاید مصداق نمی یابد و هر عملی بی پشتوانه نظر امری بیهوده است و مهمتر از آن، عمل ناظر به کیفیتی است که ممکن است در ظاهر عمل دیده نشود، این شعر حضرت مولانا خمیرمایه اندیشه ایران شهری را باز می نماید:

هیچ کوزه گر کند کوزه به کار	بهر عین کوزه، نی از بهر آب
هیچ کاسه گر کند کاسه تمام	بهر عین کاسه، نی بهر طعام
هیچ خطائی نویسد خط به فن	بحر عین خط، نی ز بهر خواندن
نقش ظاهر بهر بخش غایب است	و آن، برای غایبان دیگر است

حکمت ایران زمین نیز بر همین مبنا است. در این اندیشه و حکمت، ظاهر برای بیان آنی است که پنهان است و مستور، آنی که هم موجد ذهن است و هم تراوش ذهن، آنی که هم نیست و هم هست. عمل اگر اشارتی به این آن نداشته باشد، کاری است بیهوده.

دیگر این که، در صحبت از اندیشیدن علی الاصول باید به زبان فکر کرد، چون بدون زبان اندیشه میسر نیست. زبان با اندیشه دگرگونی و دگردیسی پیدا می کند و درتطور خود، چه عینی و چه ذهنی، اندیشه را دگرگون می کند. زبان چارچوبی برای اندیشیدن است و اندیشه محملی است برای شکوفائی زبان. ایران زمین، مملو از زبان های و گویش های متفاوت است، این سرزمین کثرت زبانی دارد و هر کدام از مردمان و ملت های آن در خلوت خود به زبانی می اندیشد که اصطلاحاً زبان مادری گفته می شود.

اما، زبان مشترک مردمان این جهان فرهنگی زبان پارسی است و این زبان است که بن مایه اندیشه ایران شهری را در سراسر این جهان فرهنگی می سازد. از این سبب اندیشه ایران شهری با زبان پارسی در هم آمیخته است و عشوه ها و کنایه های این زبان، اندیشه ایران شهری را بارور کرده و معرفی می کند. تامل در این امر، اتفاقی شگرف را بازگو می کند، پویائی زبان در زمان و انتقال اندیشه پیشینیان به آنان که از پس خواهند آمد. زبان پارسی و اندیشه ایران شهری آکنده از حکمت شده است، حکمتی که صورت و ماده، شکل و محتوا، ظاهر و باطن، مستور و

مکشوف، شکل و شاکله، وجود و موجود و... را چون کلیتی یکپارچه متصور است، از این به آن در می گذرد، جسم فرصتی می شود برای یادآوری جان، عمل محملی می شود برای نظر.

از دیرباز، از جایی که اندیشه ره به اسطوره ها می برد، اندیشه ایران‌شهری با زبان پارسی در هم آمیخته است. کمینه آن که ۲۰۰۰ سال است که مردمان این سرزمین به زبان پارسی سخن می گویند. این چه زبانی است که دگرگونی های زمانی را می پذیرد و آنها را به نرمی در خود می گیرد و با بیانی متفاوت و همیشه نو، اسطوره های کهن ولی پایا را بازگو می کند؟ امروزه روز، در همه جای این جهان فرهنگی، از خاور تا باختر، از شمال تا جنوب، شعر حضرت مولانا، سیاست نامه خواجه نظام الملک، شعر ایرج و ... فهم می شود، با این توجه که فهم زبان سده های میانه اروپا برای ساکنان امروزی آن اگر نه نا ممکن ولی سخت دشوار است. در جهان فرهنگی ایران زمین، تا هنوز زبان پارسی مبنای اندیشه و بیان اندیشه و فهمی مشترک از بازی ها، و عشوه های زبانی است، تقریباً همگان با نیرنگ ها و پیرنگهای این زبان آشنا هستند، بدان خو گرفته اند، هم آنها را می فهمند و هم بکار می گیرند. با این زبان سخن گفته و اندیشه را ورز می دهند. زبانی است که اندیشه ایران‌شهری بن مایه آن بوده، با آن ورز داده شده، بیان شده و خود را به امروز رسانیده است.

آشنائی با اندیشه ایران‌شهری و حکمتی که هم علت و هم معلول آن است، بن مایه سنت های ریست و تولید این جهان فرهنگی شده اس که علی رغم آسیب ها و گسست های بنیان کن تاریخی استوار و قدرتمند به حیات خود ادامه داده و در هر زمانه ای در زمان رختی نو بر تن کرده و جسم و جان و شکل و محتوا را در کلیت یکپارچه و یگانه به منصفه بروز رسانیده و به تماشا گذاشته است، حتی در زمانه نوگرایی جهان شمول که سعی در تکنوازی و یکسان سازی داشته و دارد. به عنوان مثال، وارطان هوانسیان اندیشه ایران‌شهری را می شناخت. امروزه روز که خانه او، اکنون خانه گفتمان شهر و معماری، بازدید و بازخوانی می شود، و علی رغم همه دخالتهایی صورت گرفت زبان و اندیشه ای در آن کشف می شود که رنگ، بو و طعمی آشنا دارد و می تواند در ادامه سنت معماری و در ادامه اندیشه ایران‌شهری بازخوانی شود و نظر و عمل

توامان را طرح کند. طرفه این که امروزه این سنت را، چون دیگر سنت های سرزمین از یاد ها رفته است و بین نظر و عمل پرتگاهی ژرف بر پا شده است.

تأکید بر ماده در این زبان و اندیشه برای رسیدن، راه بردن و یادآوری صورتی مثالی و اثیری است، به همین دلیل است که اندیشه ایران شهری پر از صور خیال است که در هر زمانه ای رنگ همان زمانه را می گیرد، ولی همیشه صورتی از آن صور خیالی به تماشا می گذارد. صورتی که به گونه های متفاوت جسمیت می یابند و درعالم ماده تعریف می شوند. زبان پارسی زبان شعر است، شعر لطیف ترین هنر است، لطیف ترین و اولین هنر، از هنرهای شش گانه روزگار کهن و هفت هنر روزگار امروز، بی سبب نیست که در میان ده شاعر شناخته شده جهانی، پنج شاعر از جهان فرهنگی ایرانی جای دارند. و در این میان باید گفت که معماری ایرانی تراوش خیال شاعرانه زبان پارسی و اندیشه ایرانشهری در فضا است.

چنان که آمد، زبان پارسی و اندیشه ایرانشهری، با اسطوره (میتوس) در آمیخته و برای بازخوانی آن در زمانه از منطق و خرد (لوگوس) سود می برد و از این ره می توان گفت که حکمت ایرانی علی الاصول حکمت ذوقی و اشراقی است، حکمتی که از صور متکثر برای بازتاب حقیقتی یگانه سود می برد. یعنی صورت هائی بیشمار بر روال عرف زمانه از یک صورت خیالی را عرضه می دارد. طرفه این که، به همان اندازه که زبان پارسی وحدت بخش است، صور اندیشه ایرانشهری هم وحدت بخش است. کافی است سمرقند و بخارا بازدید شوند، هیچ احساسی از بیگانگی کالبدی، فضائی وجود ندارد، فضا آشناست، همان گونه که در تاج محل هندوستان نیز بیگانگی احساس نمی شود.

اندیشه ایران شهری، چون زبان پارسی، تداومی حیرت انگیز را به نمایش می گذارد، به همان اندازه که آکنده از یورش ها و گسست های تاریخی است، یورش ها و گسست هایی که در دیگر مکان ها سبب از یاد رفتن اندیشه ها و زبان های سرزمین ها شده اند. ولی زبان پارسی و اندیشه ایرانشهری در مقابل همه ای یورش ها و گسست ها مقاومت کرده و هر بار توفنده تر و بارورتر سر برآورده است. این زبان و آن اندیشه در دوران اسلامی شکوفاتر می شود بعد از حمله مغول هم به گونه ای مبهوت کننده سر از ایلغار ها بر می آورد. مقاومت فرهنگی

در برابر یورش ها و گسست ها نیروی محرکه شکوفائی بیشتر می شود. با وجود همه ستم ها و نسل کشی ها، زبان پارسی و اندیشه ایرانشهری پیروز سر بر می آورند. و چنین است که بعد از هر یورش و گسستی، مکتب های فلسفی و حکمی مملو از نوآوری ظهور می یابند و مهر زمانه را بر زبان و اندیشه می زنند، شعری دیگر سروده می شود و حرکتی نو آغاز.

در اندیشه ایرانشهری و از روزگاران دور، شهر بستری برای تحقق کالبدی فضائی صور خیالی بوده است، صوری که همیشه و بنا به رسم زمانه عیاری و طنازی کرده و می کنند شهر مکانی بوده است برای بازخوانی صور خیال و در هر زمانی و بنا بر رسم زمانه رختی نو بر قامت خود می دوخته است. از همان روزگاری که جمشید به فرمان اورمزد و رجمکرد را برپا داشت تا تصویری زمینی از صورت خیالی شهر را بازگو کند، تصویری که امروز بنا به کوشش دو پژوهشگر برجسته (در زمینه نظر مهندس سعیدنیا در مقاله و رجمکرد و در زمینه باستانشناسی دکتر صراف در کاوش های هگمتانه) جنبه کالبدی فضائی آن بیش و کم روشن شده است، شهری که در آن شادی باشد و شور، عشق باشد و زندگی، زیبایی باشد و وصل تا وقتی که حضرت شیخ اشراق از صور خیالی شهرش صحبت می کند و نشان آن صورت خیالی در اقلیم هشتم می دهد، و از جایی صحبت می کند که انگشت اشاره بدان راهی نیست، تا روزگاری که آن صورت خیالی در مکتب اصفهان در شهرسازی چهره ای زمینی می یابد و ناکجا در کجا تعریف می شود و سرزمین خیال با شاهی خاکی همراه می شود.

شهر در اندیشه ایرانشهری در آمد و شد بین خیال و واقع بوده است. شهر به گونه ای بس حیرت آور، مکانی بوده است که در عین واقعیت و عینیت، از حقیقت و ذهنیتی نشان دارد که در پس آن چهره مستور است، حضوری به ظاهر بی ظهور. به همین خاطر، شهر در اندیشه ایرانشهری مملو از زندگی و خاطره و سرشار از واقعه و حادثه است. شهر فقط برای داشتن کلیتی زیبا و آهنگین بنا نشده بود شهر از آن روی شکل می گیرد که یادی باشد از سرزمینی موعود، شهر رابطی خواهد بود بین وجود و موجود، بین مکشوف و مستور، شهر پژواکی است از شهر خیالی. شهر در اندیشه ایرانی از همان و رجمکرد تا روزگار مکتب اصفهان قرار بوده است عالمی

باشد کامل در عین آن که سایه‌ای باشد از عالمی خیال. حضرت میرفندرسکی چنین می‌سراید:
 چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی سایه‌ای دارد در زیر دارد هرچه در بالاستی
 عقل کشتی، آرزو گرداب، دانش بادبان حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی

در روزگار ما نیز سهراب سپهری از «آن سوی دریاها شهری است»، یاد می‌کند. شهر در اندیشه ایران شهری سرزمینی گسترده می‌شود که نشان از سرزمینی نادیده دارد. از همین سبب شهر ترکیبی می‌شود از: سایه و روشن، نرم و سخت، آب و سنگ، زمین و آسمان، فشردگی و گشادگی، چم و خم، خشکی و طراوت، مجاز و واقع و... شهر جایی می‌شود که نشان از ناکجا دارد. شهر می‌تواند مکانی باشد برای وصل، چونان که فخرالدین عراقی می‌گوید:
 معشوق و عشق و عاشق هر سه در اینجا یکیست چون وصل در ننگجد هجران چه معنا دارد

مشروط بر آن که به چشم دل در آن نگریسته شود، و این دیدن میسر نخواهد شد مگر با چشم سر، دیدن با نگاه کردن تفاوتها دارد، صورت ظاهر حکایت‌ها از معنا دارد، در چنین



دیدنی است که اوحدالدین کرمانی می سراید:

زان می نگرم به چشم سر در صورت
عالم همه صورت است و ما در صوریم

زیرا که ز معناست اثر در صورت
معنا نتوان دید مگر در صورت

هرگاه شهر چنین درک شود آن وقت می توان به ترکیب موسیقائی شهر گوش فرا داد، این نوا به همان اندازه شورانگیز تواند بود که زخمه ساز و کوبه دف و نی، دیگر مجالی برای هجر باقی نمی ماند، دیگر کسی در هجران نیست به همان گونه که حافظ، سعدی و مولانا و ... دیگرانی در این تراز در هجر نبودند به بازگشت هویتی فکر نمی کردند، آنان در حال می زیستند و در حال بودند، شهر نیز در حال می زیست و در حال بود، جذاب بود و در جذب بود، جذبه و حالی که با تکرار آهنگ آغاز می شود، نرم نرم اوج می گیرد و شور حالی در می فکند.

شهر ترکیبی موسیقایی داشت، هنوز هم در اصفهان این ترکیب موسیقایی را می بینید، این شهر به همان اندازه شورانگیز است که زخمه ساز و کوبه دف، (این کار را حسام الدین سراج انجام داده است، وقتی که در پایان نامه معماری خود، سی و سه پل و میدان نقش جهان را می نوازد و به نوا تبدیل می کند)، نوائی که امروزه با دگردیسی زاینده رود به خشک رود طراوت و لطافت خود را از دست داده است. حکمت ذوقی و عقلی ایران شهری جای خود را به بی خردی و بی ذوقی داده است.

تا هنوز این ترکیب موسیقائی در میدان نقش جهان وجود دارد، هنوز می توتن به نوای این میدان دل داد، نوائی که وقتی نرم نرم اوج می گیرد به تباین و تضاد می رسد، از ترجیع بند و ترکیب بند در می گذرد و به سماع در می آید. فقط کافی است لحظه میدان نقش جهان را باچشم دل دید تا سماع آن را دریافت، سیری سریع از ناسوت به لاهوت، از زمین به آسمان، از شاهد به خیال، از واقع به موهوم. شهر در اندیشه ایرانشهری از آب آینه می سازد تا پژواک آسمان را در آن بیند و در معماری آسمان را قاب می گیرد، مجاز و واقع را در هم می آمیزد، می گوید چهل ستون در حالی که ۲۰ ستون بیشتر وجود ندارد اما در حقیقت چهل ستون دیده می شود و از همین سبب است که شیخ بهائی می فرماید:

هست محسوس حواس اهل دل
با شما نامحرمان ما ناخوشیم

نطق آب و نطق خاک و نطق گل
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

ما با شهر نامحرمیم، آب و خاک و گل با ما ناخوش است. آب و گل با آنان که اندیشه ایران شهری را در سر دارند سر اشنائی دارند و باز می فرماید:
باد و آب و خاک و آتش بنده اند
با من و تو مرده با حق زنده اند

روزگارانی بس دراز، شهر در اندیشه ایران شهری با این ۴ عنصر زمینی تعریف و باز تعریف می شود. آب، خاک، هوا، یا گیاه یا آب و باد، و خاک و نور که به شهر جنبه ای کیهانی می بخشند. جنبه نظم کیهانی در شهر ایرانشهری یعنی نور. در این شهر، نور عشوه‌گری ها می کند، طنازی‌هایی دارد و بازی‌ها می کند. در نماز خانه ای کوچک در میدان گنجعلی خان کرمان نور بازی‌ها دارد، بعد از عبور از دالانی تاریک و در چرخش بسوی قبله، محراب با نوری ساطع شده از سنگی مرمرین طنازی می کند، شهر نیز ترکیبی است از نور و تاریکی از سایه و روشن، که تفکیک آنها از یکدیگر ناممکن است.

شهر ترکیبی از نور می گردد، وجود در موجود رخساره می نماید، مستور با مکشوف در می آمیزد، باطن در ظاهر حضور می یابد و... شهر، امری ملکوتی را در عالم ملک تعریف می کند. زمان و مکان را در حال تعریف می کند. نه هجر گذشته را دارد نه تشویش آینده را شهر در حال می زید و در حال شدن است، این شدن مهم است، چون زمانه در آن است، در هر زمانی شهر با زبان عصر خود صحبت می کند، چنان زبان پارسی، در اندیشه ایران شهری نیز مضامینی نو و نوپرداز وجود دارد، گاه بس فراتر از زمان، مضامینی که سر در آینده دارند و بس شگفت انگیز هستند، تا آنجا که امروزه در نگاه به این مضامین، و از فراز تاریخ، می توان از مفهومی جدید در قدیم نام برد.

شهر ایرانی در اندیشه ایران شهری در آخرین پردازش عملی و نظری خود در مکتب شهرسازی اصفهان، که خود نشأت گرفته از مکتب الهی اصفهان است، مکتبی که خود را تا نیمه دوم

سلسله قاجار می‌کشاند و مفاهیم جدید در مضامین قدیم را شکل می‌دهد. در این مکتب ما با زبانی مواجه می‌شویم که به رغم گویش‌های مکانی متفاوت، چونان زبان پارسی، از دستور زبانی ویژه تبعیت می‌کند، دستور زبانی مبتنی بر چگونگی ترکیب چهار نظم زمینی یاد شده (آب، باد، خاک و گیاه) با نظمی مقدس و کیهانی برای تولید و باز تولید شهر در سرزمین‌های متفاوت بدون تردید با گویشی سرزمینی.

در ترکیب و باز ترکیب این نظم‌ها این مکتب موفق می‌شود، مفهومی واحد با مصداق‌های متفاوت و گونه‌گون را، با توجه به محیط طبیعی، محیط فرهنگی، زمان و مکان را در جهان فرهنگی ایران ایران زمین، به منصه بروز برساند. شهر با نظمی آهنگین و با استقراری متین در زمینه فرهنگی و طبیعی پیرامونی موفق به سرایش شعر و موسیقی معماری و معماری شهری در فضا می‌شود. ترانه‌ای که یادآور صور خیالی است که از دیرباز در اندیشه ایران شهری وجود دارد. از همین سبب است که مواجهه با چنین شهری مواجهه با یک متن است، مواجهه با یک کتاب است. کتابی که واژه‌اش بنا است، جمله‌اش مجموعه بناها، قطعه‌اش محله‌ها و مجموعه همه اینها خود شهر است. می‌توان شهر را در کلیتش خواند، می‌توان هر قطعه، یا جمله و یا واژه‌اش را به تنهایی خواند و معنا کرد بی آن که خللی کلیت متن وارد شود، هر جزئی خود یک کل است در رابطه با دیگر کل‌ها و در ارتباط بکی برتر.

در این دستگاه زبانی و قواعد دستوری آن، اصول طراحی شهری در دو گروه جای می‌گیرند:

- **اصول عام**، اصولی که عمدتاً ناظر بر ابعاد فلسفی و حکمی است، که در مورد آن صحبت رفت. اصولی که خالی از زمان و مکان باشد، اصولی که سر در ازل دارند و دامن در ابدیت گسترانده‌اند. اصولی که کجا را سایه‌ای از ناکجا می‌دانند و مستور را در مکشوف جستجو می‌کنند.
- **اصول خاص**، اصولی که سال‌های دور بر روی آن کار شده و در کتاب اصول مبانی طراحی شهری در مکتب شهرسازی اصفهان طرح شده و انتشار یافته است، اصولی از این قرار:
- **اصل سلسله مراتب**: اصلی که بر مبنای آن هیچ بنا یا فضایی را نمی‌توان بر دیگری رجحان داد، هر فضا و مکان جای خاص خود را دارد و خارج از آن تعریف نمی‌شود، در درون

خود ریزنظم‌هایی دارد و در برون از نظم‌های بالاتر تأثیری می‌گیرد.

- **اصل کثرت:** شهر و فضای شهری در انبساط خویش روی به کثرت دارد و تنوع، روی به تجزیه شدن و گوناگونی، هر جزء عنصری فارغ از دیگر اجزا و عناصر دیگر شخصیت، هویت و معنای خود را دارد. هر جزء خود کلی است در مقیاس مربوط به خود.

- **اصل وحدت:** شهر و فضای شهری در انقباض خود دارد و در مجموعه هم بسته‌اش روی به وحدت دارد و یگانگی، روی به ترکیب و همگونی. کل دارای هویت یگانه می‌شود و همه اجزا و عناصر در این هویت یگانه رنگ می‌بازند.

- **اصل تمرکز:** شهر و فضای شهری با نحوه تمرکز اجزایش، خود را تعریف می‌کند و هویتی ویژه می‌یابد. هر خرد فضائی نیز با استفاده از این اصل خود را تعریف می‌کند، مرکز محله، گذر، ورودی خانه، آستانه و... در مقیاس خود نقشی مرکزی دارند.

- **اصل عدم تمرکز:** شهر و فضای شهری در مکان‌های مختلف نقشی متفاوت را بازی می‌کنند و در رابطه‌ای موزون با دیگر بازیگرها و شخصیت‌ها خود را تعریف می‌کنند.

- **اصل تجمع:** جمع شدن عناصر متفاوت در یک مکان خاص، مفهومی ویژه به مکان می‌دهد، مفهومی که از چارچوب مکان خارج شده و هویتی فضائی می‌یابد، هویتی که نه در عناصر کالبدی پیرامونی مکان بلکه در فضای مابین آنها تعریف می‌شود.

- **اصل تباین:** ناهمگونی عناصر و بناهای متشکله فضای شهری در عین آهنگین بودن ترکیب آنها، کدام شهرساز یا معمار جرأت دارد میدانی طراحی کند که ۴ بنای اصلی آن هیچ شباهتی به هم نداشته باشند. کاخ عالی قاپو چه ربطی دارد به مسجد شیخ لطف‌الله، مسجد امام (شاه) چه ربطی دارد به عمارت سردر قیصریه. تباین محملی می‌شود برای موزونی. ضرباهنگ‌های مرتب یکباره قطع می‌شوند تا تأکیدی بر یک زخمه خاص باشند، تباین بستری می‌شود برای تأکید برویژگی.

- **اصل اتصال:** شهر، فضای شهری و معماری شهری در مکتب اصفهان در شهرسازی در پی بازخوانی مفهوم وصل است. هرگاه وصل دست ندهد، کلامی گفته نخواهد شد و واژه در متن معنائی نخواهد داشت. امکان ندارد از فضایی به فضای دیگری رفت و از مفصلی عبور نکرد

و آستانه ای را تجربه نکرد، این آستانه جایی است که نه درون است و نه برون. آستانه جایی است که هم این است و هم آن.

- **اصل تناسب:** تناسب ابعاد و اندازه ها، احجام و ساختمان ها، فضاهای پر و خالی، فضاهای باز و بسته، سایه و روشن، محدودیت و بی کرانگی، انسان و فضا و... همه و همه زیبایی مکان و فضا را سبب می شوند. می توان بی هیچ هراسی از سر درها و ایوان های رفیع عبور کرد. چون تناسبش آن چنان معنایی دارد که رفعت آن را دلنشین می کند. فضاهای درونی و بیرونی با عبور از فضای میانی بریکدیگر تاکید می کنند. ماده در مقابل صورت رنگ می بازد.

- **اصل تداوم:** «تسیمی می وزد، ما را برد پیش». تسیمی که از گذشته می آید، حال را معنا می کند و به آینده می رود. دانش تاریخی زیست سرزمینی د همراهی با دانش همسازی با اقلیم و طبیعت پیرامونی تداوم سنت معماری و شهرسازی است که با بکار گیری دانش فنی و فناوری زمانه به نوآوری و نوپردازی دست می زند و زمانه را در زمان مشخص می کند. گذشته را به حال می آورد و و حال را بست تغییرات آینده می کتداصل قلمرو: هر فضا حریم خودش را دارد و در واقع هر فضایی خود و دیگری را تعریف می کند.

- **اصل سادگی:** ساده گفتن، ساده زیستن، ساده بودن سخت است ولی درک را میسر می سازد، بی پیرایگی شهر و فضای شهری سبب آشنائی و خو گرفتن با آن ها می شود، شهر و فضاهای آن به نرمی در خاطره می نشینند و خیال انگیز می شوند.

- **اصل پیچیدگی:** واژه در استعمال روزمره خود معنایی معمولی می یابد و توجه را بر نمی انگیزد، و به همین سبب زمانی که درجگاهی غیر معمول به کار گرفته می شود، نمایان می شود و مرکز توجه، می درخشد، زیبا می شود و در خاطره می نشیند و ره به استعاره و اسطوره می برد. در عین سادگی معانی متفاوت می یابد و پیچیده می شود.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمده هنگام درو

همه واژگان در مکانی غیر معمول قرار گرفته و مضمونی دیگر را سبب شده اند، در مکتب

اصفهان در شهرسازی، شعر معماری، شعر فضا و شعر شهر براین روال سروده شده است.

- **اصل ترکیب:** ترکیب واژگان با یکدیگر می تواند ترکیب اضداد نیز باشد، ترکیبی که چنانچه

با درایت رخ دهد، زیبا می شود و آهنگین، شعر می شود و موسیقی. ترکیب کاخ عالی قاپو را با مسجد شاه، مسجد شاه را با مسجد شیخ لطف الله، و مسجد شیخ لطف الله را با عمارت سردر قیصریه و همه اینها با ضرباهنگ مداوم و یکنواخت راسته بازارهای پیرامونی میدان، شعر و ترانه میدان نقش جهان را می سرایند.

- **اصل استقرار:** هر واژه‌ای جای خودش را دارد، غیر ممکن است واژه‌ای جایگزین واژه دیگر شود. واژه مستقر در متن است و متن با آن واژه تعریف می شود و واژه را بازتعریف می کند، این اصل در ساخت کلام، متن و شهر نقشی تعیین کننده دارد. ساخت متن یا شهر با روابط متقابل اجزای آن با یکدیگر و با زمینه و با کل متن تعریف می شود، زرف ساخت و روساخت ها یکپارچگی کل را تعریف می کنند. شهر متن می شود، شهر کتاب می شود.

- **اصل زمان:** شهر و فضای شهری چنان متن در زمان ها متفاوت و در زمانه های در زمان معانی دگرگون شونده ای می یابند و ویژگی های دورانی را در خود منعکس می کنند و در صورتی متفاوت ظهور می یابند. محتوای فضای شهری و شهر نیز در بستر زمان نه تنها دگرگونی بلکه دگردیسی را تجربه می کنند. در مقایسه میدان بخارا را با میدان نقش جهان حضور زمان و دانش فنی زمانه تفاوت های زبانی و کلامی در بازگو کردن امری واحد در طول زمان را نشان می دهند. محتوا در بستر زمان تعریف و معاصر شده و در صورتی متفاوت ظاهر می شود.

- **اصل ایجاز:**

کم گوی و گزیده گوی چون در
چونان زبان، شهر نیز قادر است که گسترده ترین و پیچیده ترین مفاهیم را در ساده ترین صورت ها بیان نماید. یکی از پایه ای ترین اصول زبان طراحی شهری در مکتب اصفهان در شهرسازی، گزیده گوئی است و همین گزیده گوئی است که از بناها، مجمعه ها و بافت های شهری جواهر می سازد.

هنوز می توان معیارهای بسیاری برای این اصول را تدارک دید و این میسر نمی شود جز با دیدن شهر، شنیدن زمزمه آن، چشیدن طعم آن، بوئیدن مکان ها و فضاهایش و لمس کردن

زبری ها و نرمی هایش ، باید بشهر در اندیشه ایران شهری دل داد، با این تاکید از حضرت حافظ: هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

پرسش و پاسخ

پرسش اول:

در خصوص ارتباط زبانی و شهر همان طور که توضیح دادید شعرای ما شهر را می خواندند، شعرای معاصر هم شهر را خوانده اند امثال، شاملو یا فروغ یا عمران صلاحی: من بچه جوادیه ام من بچه شوش هروقت می آیی چترت را با خودت بیاور این جا هوا همیشه گرفته است این جا هوا دم دارد هوا درد، هوا کوفت، هوا زهر مار دارد چطور این خوانش زبانی در دوران معاصر شنیده نشد، که ما گذشته خود را بر اساس زبان جست و جو می کنیم اما در دوران معاصر خوانده نمی شود؟

پاسخ اول:

از زمان تمنای تجدد طلبی و استفاده صرف از حکمت عقلی، که به قبل از مشروطیت می برد، که دورانی طولانی نیز هست، ما به غفلت از خویش در غلطیدیم و با فراموش کردن حال و نگاه به آینده، هجر از گذشته آغاز شد، هجری غمگانه و اندوهبار. این شعر عمران صلاحی پر از اندوه است، در حالی که همه صحبت من این بود که در اندیشه ایران شهری، اندوه وجود ندارد. زیرا در حال زندگی می کند. ما در تشویش آینده و اندوه گذشته، حال را از دست داده ایم. گابریل گارسیا مارکز در وصیت نامه اش می گوید: همان زمانی که غم گذشته را داری و دل مشغولی آینده، حال را از دست می دهی. ما حال را از دست داده ام، حالمان خوب نیست. در کدام مدرسه معماری و یا شهرسازی ما راجع به این اندیشه، این زبان معماری و شهرسازی صحبت کرده یا می کنیم؟ کدام رسانه عمومی راجع به این مفاهیم صحبت می کند؟ حتی زمانی که رسانه ملی از میراث فرهنگی صحبت می کند، زمانی را انتخاب می کند که مردمان آماده به خواب رفتن هستند. از میراثی گوید نه از ثروت. ما یاد نگرفته ایم، پس نمی توانیم

که یاد دهیم و بنابراین آن چه که داریم از یاد می رود. از زمانی که در اندیشه و اندوه کلیت زیبای از دست رفته قرار گرفته ایم، از خویشتن خودمان جدا شده ایم. حافظ یا سعدی یا ... اندیشک حال هستند. در حال بودن است که ظهور و حضور زیبایی‌ها را میسر می کند. زبان و اندیشه تولیدکننده هستند. هرگاه نتوانند تولید کننده باشند، مهجور می شوند.

پرسش دوم:

با توجه به اینکه می فرمایید زبان در طول سالیان تولیدکننده بوده است و توانسته خودش را حفظ بکند، پس چه اتفاقی باعث شد حکمت عقلی بیاید و حکمت ذوقی را آشفته کند، حکمت ذوقی هم نتوانست در مقابل آن مقاومت کند؟

پاسخ دوم:

حضرت مولانا می فرماید:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
ما از زمانی که یادمان رفت چگونه راه رفتن را از یاد بردیم، توانائی راه رفتن را از دست دادیم. نشان هائی روشن در زمینه معماری و معماری شهری دوران مدرنیسم ایرانی وجود دارد که از تسلط معمار بر اندوخته های فرهنگ سرزمینی و زیست اقلیم پیرامونی حکایت دارد، به گمان من، این آخرین رگه های اندیشه ایران شهری است. به نظر می رسد که معمار هنوز چگونه راه رفتن را می دانسته است. ولی ما این چگونگی را از یاد برده ایم. در این زمینه ضرب المثلی روشن داریم: «می خواست مثل کبک راه برود راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

پرسش سوم:

در میدان نقش جهان این اصولی که فرمودید را چگونه به معماری و شهرسازی تعمیم می دهید؟

پاسخ سوم:

من در مقیاس شهری صحبت کردم. شما افزون بر میدان نقش جهان، به میدان گنجعلی خان و میدان خان یزد هم بنگرید، میدان کوچکی هم در شهر زرنده است، همه یکی هستند. ولی

با بیان و مقیاس‌های کاملاً متفاوت. هر کدام تجسمی متفاوت از صورت خیالی میدان هستند. بازار وکیل کرمان مربوط به دوره قاجار است. مسیر اصلی بازار استادانه عوض شده و شما این تغییر را حس نمی‌کنید که. مکتب اصفهان در شهر سازی تنها برای شهر اصفهان نیست، دقت داشته باشید. مکتب اصفهان مربوط به اندیشه‌ای فراگیر است، که هانری کربن فیلسوف فرانسوی آن را مکتب الهی اصفهان می‌نامد. مکتبی که از آمیختگی مکتب سینیایی و مکتب مشائی فارابی با حکمت عشق شیخ شهاب الدین سهروردی شکل گرفته در نزد ملا صدرا به حکمت وحدت وجود می‌رسد. چون این مکتب در شهر اصفهان قوام یافته است، بدان می‌گوئیم مکتب اصفهان، کاربرد آن به شهر اصفهان محدود نمی‌شود در جهان فرهنگی ایرانی پژواک دارد.

پرسش چهارم:

من می‌خواستم اندیشه ایران شهری را به فضای ایران شهری تغییر دهم. احساس می‌کنم اگر خیلی این اندیشه معنوی را با دید آقای دکتر آخوندی گره بزنیم، بهتر باشد. اگر آن را با مأموریت و اجرا بینیم این اندیشه به فضای ایران شهری تبدیل می‌شود.

پاسخ چهارم:

من به عنوان معمار در بحث فلسفی مداخله نمی‌کنم. آقای آخوندی بیشتر از یک جریان اندیشه‌ای که صور مختلف دارد استفاده می‌کنند که من در زبان معماری و شهرسازی جست‌وجویش کرده‌ام. تقرب به این اندیشه در حکمت و فلسفه حیرت‌انگیز است. چیزی که من به عنوان معمار و شهرساز می‌توانم به آن نزدیک شوم، فضا است. نظر شما صحیح است. به همین خاطر می‌گویم از چگونگی فضای معماری، فضای شهری می‌گویم. کاملاً تذکر درستی است.

پرسش پنجم: مهندس بهرام فریور صدری

این مطالب که فضا تبلور اندیشه است، را من معمولاً به شکل دیگری می‌گویم، که معماری

یا فضای شهری تبلور فضای فرهنگ یک جامعه است. اگر ما به اندیشه ایران شهری بپردازیم، چون معمار و عقل فضا هستیم، خود به خود به فضا می‌رسیم. این داستان بسیار زیباست، یکی از دوستان سؤال کردند چرا شعرای ما شهر را می‌خوانند؟ ولی ما به عنوان شهرساز شهر را نمی‌بینیم؟ این سوال مهمی است، یعنی این اشکال ماست. همه معماران و شهرسازان در گذشته اهل شعر بودند، همان‌طور که دکتر حبیبی گفتند اندیشه ایران شهری با شعر عجین است، تمام دانشمندان و فیلسوفان ما همیشه جهان را با شعر بیان می‌کنند، معمارهای ما هم شعر می‌گویند. به نظر من، از دوران صفویه ما از تغییرات و تحولات در جهان دور افتادیم، که بعد رنسانس و انقلاب صنعتی و غیره هم اتفاق افتاده است.

مدرنیسم هم با تاخیر از راه دیگری به ایران آمد. زمانی که ما از خودمان آرام جدا شده بودیم و با یک نگاه حیرت‌زده به غرب نگاه کردیم، که چه اتفاقی افتاده و به عنوان تجددخواهی وارد ایران شد. به نظر من مدرنیسم هنوز هم در ایران جا نیفتاده است. ما شروع به تقلید از غرب کردیم لباسمان و رفتارمان را عوض کردیم، شهرهایمان را قیچی و همه چیز را خراب کردیم. این مدرنیسم نیست. معماری و شهرسازی ما هم ادای مدرنیسم را درآورد. پایه مدرنیسم عقل و خرد است، ولی به ایران که آمد فقط ادای خرد را آورد. و باعث شد ما شعر خودمان را فراموش کنیم. شهرسازی با سیرکولاسیون و غیره شکل می‌گیرد نه با قلم شهرسازی ایرانی! ما متأسفانه از خودمان دور شدیم. بهتر است حال که گفتمان ایران شهری باز شده است تک‌تک این مراحل را باز کنیم و به حل مشکلات آن بپردازیم.

ما باید در ضمن اینکه به ایران شهر می‌پردازیم، اندیشه‌هایمان را ایران شهری و زبان فضایی خود را هم درست کنیم. انعکاس اندیشه را در فضا ببینیم. یعنی وقتی به معماری و شهرسازی می‌نگریم، جزئیات هر کدام را باز کنیم، چگونه از خرده فضا به کلان فضا می‌رسیم، شعر این فضا چگونه سروده می‌شود. اگر این کار را بکنیم، می‌توانیم در زمان معاصر هم شعر بسراییم.

دکتر حبیبی:

آقای مهندس محمدزاده از هم‌کاران خوب من هستند، ایشان سعی کرده اند یکی از آخرین شعرهای شهرسازی ایران را در میدان توپخانه تهران کشف کنند.

مهندس محمدزاده:

من فکر می‌کنم جوهره صحبت شما این است که ما یک گذشته روان داشته‌ایم. در جهان امروزی چیزی که ما را عذاب می‌دهد نبود فرضیه و معنا است. ما فرضیه‌ای در معماری و شهرسازی نداریم. به نظر من، هیچ حرکت یا اقدامی بدون فرضیه ممکن نیست. بخش ویژه آن هم بر پایه این است که ما هستیم. یعنی آن فرهنگ بومی و سوداهای آینده است و این دو در ترکیب با هم ممکن است به جایی برسند. منتها چیزی که ما را از این موضوع دور می‌کند این است که یا ما وابسته به گذشته‌ایم یا محسور جهان بیرون و این اجازه نمی‌دهد به یک ترکیب درست برسیم. به نظر من، ما باید آنچه را داشته‌ایم با دقت و وسواس پیدا کنیم. اینجا دو مشکل وجود دارد، بخشی از آن چیزی که داشته‌ایم در اختیار نداریم، یعنی گم‌شده است و بخشی از آن بی‌رحمانه تخریب شده است. ولی به هر حال آثاری از آن هست که ما بشناسیم. نکته دوم اینکه آنچه می‌دانیم حاصل علم و دانش خودمان نیست، نسخه‌های پیچیده شده بیرونی با گسست‌های مختلف است، یعنی وقتی ذهن ایرانی می‌خواهد مطلبی را دنبال کند، باید نخ تسبیح افکار را پیدا و این‌ها را به هم وصل کند تا بتواند به درک آن اندیشه نائل شود. همه تلاش‌ها برای کمک به این امر است ولی این نقصان هم در آن هست. به هر حال، به نظر من، قدم اول این است که ما از علم و دانش خود و از هنر و شعرمان که بسیار زیباست آگاه باشیم. همچنین از دانش روز آمد جهانی و آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد مطلع باشیم تا این گسست‌ها را پوشش دهیم. موضوع فقط اتفاقات گذشته نباشد، آنچه مهم است به خصوص برای جوانانی که در اینجا حضور دارند، تالیف آینده است. دست پیدا کردن به فرضیه درستی که این قضیه را روشن کند و راه آن را به ما نشان دهد.

دکتر حبیبی:

ما چون یاد نگرفته‌ایم، نمی‌توانیم یاد دهیم و چون نمی‌توانیم یاد دهیم از یاد می‌بریم. من خیلی به جوان‌ها امید دارم، چون می‌بینم تمنای یادگیری در آن‌ها وجود دارد. منتها گرفتاری عمده این است که کسی نیست یادشان دهد. بی‌تردید ما باید به دانش تاریخی و به دانش طبیعی سرزمین خود دست پیدا کنیم. دانش فنی زمان به درستی دریابیم تا بتوانیم شعرمان را بسراییم.

پرسش ششم:

واژه ایران شهر یکی از واژه‌های تخصصی پیش از اسلام است. افق جغرافیایی در شهر در پیش از اسلام به مراتب وسیع‌تر از افق جغرافیایی در شهرهای بعد از اسلام است. شاید به همین دلیل است که این افق جغرافیایی به حدی وسیع است که بر پهنه سرزمین اسلام اطلاق می‌شود، یعنی در کتیبه‌های دوره هخامنشی و ساسانی به وضوح گفته می‌شود که من در ایران شهر فرمان‌روایی می‌کنم و ایران شهر شامل این سرزمین‌هاست. سؤال من این است که این تفاوت بین مقیاس عملکردی شهرها را ناشی از چه می‌دانید؟ تغییراتی باعث می‌شود که قبل از اسلام این مفهوم حتی به پهنه سرزمینی اسلام هم اطلاق شود و ایران شهر شامل کل سرزمین ایران شود، ولی بعد از اسلام کوچک شود.

پاسخ دکتر حبیبی:

من ایران شهر را یک واژه سرزمینی عنوان نکردم. من از حکمت ایران شهری صحبت کردم. زمانی هم که از ایران شهر صحبت می‌شود از سرزمین ایران صحبت می‌شود. منتها در این حکمت ایران شهری، کثرت و گوناگونی مهم است. سرزمین‌های متفاوتی در این سرزمین اندیشه‌ای وجود دارند و هر کدام روال خودشان را می‌روند منتها حکمت ایران شهری این‌ها را بهم دوخته است، همان‌طور که زبان پارسی آن‌ها را به هم دوخته است. در مقیاس شهر به معنای امروز عنوان نکردم. اصفهان را تمثیل زدم. اشاره کردم که تا قبل از تجدیدپذیری بحث مکان نیست، بحث سرزمینی است از سرزمین فرهنگی سخن گفته می‌شود. واژه ایران شهر بعد از واژه ایران و بچ می‌آید. سرزمین موعودی که از بین رفته، برای همین هم اورمزد به جمشید گفت: ورمکرد را بساز، چون سرما دارد می‌آید. ایرانشهر در مفهومی سرزمینی شکل می‌گیرد و به مفهوم شهری که ما امروز استفاده می‌کنیم نیست.

پرسش هفتم:

من فکر می‌کنم مشکل دیگر ما ندانستن تاریخ است. خیلی از جوان‌های ما از تاریخ

کشورشان اطلاع ندارند. در کتاب‌ها فقط نوشته می‌شود شاهان فقط ظلم می‌کردند و اشاره‌ای به شکوفایی‌های تاریخی نمی‌شود. آقای مهندس محمدزاده می‌فرمایند ما از قاجار فقط بی‌بندوباری‌ها را می‌دانیم، در واقع همین است، چیزی در رابطه با معماری آن‌ها گفته نمی‌شود. دانستن تاریخ باعث می‌شود ما یک سری مسائل را احیا کنیم.

پاسخ هفتم:

امی بودن به معنی بیسوادی نیست، امی یعنی کسی که خودش خودش را تربیت می‌کند. بنابراین منتظر نباشید تاریخ را برایتان بگویند. خودتان باید تاریخ را بخوانید. وقتی می‌گوییم توپخانه در واقع بازتعریف مفهوم میدان ایرانی در قالبی نو است. همه عناصر جدید شهری در آن جای دارند. دوره قاجار، دوره ای است که سبک تهران در دل مکتب اصفهان در شهرسازی شکل می‌گیرد. شیوه تهرانی در دوره قاجار رخ می‌نماید. فقط به آن بخش از تاریخش نگاه نکنید. امروزه و در اندیشه ما هجر و دوری از شهر دوره قاجار و کلیت زیبای آن حضور دارد و علی‌رغم این دوری غمگانه، به نحو مجدانه‌ای در حال تخریبش هستیم. ما در تخریب گذشته، حیرت‌انگیزیم. درست است در گذشته هم تخریب می‌کردند ولی بدان سبب که چیزی فاخرتر را به‌دست آورند.

اکلکتیسم دوران قاجار فوق‌العاده است. التقاطی به معنای پیش‌داورانه‌اش نیست، بلکه به معنای هنرمندانه و اندیشمندانه‌اش است. ببینید قاجار چگونه مدرنیته را بومی می‌کند. کلیسای ننه مریم تبریز زمان محمد علی میرزای نایب السلطنه ساخته شده است. حیرت می‌کنید که چگونه می‌توان چنین کلیسایی را خلق کرد، سر تا پا شعر است.

دکتر سید محسن حبیبی

متولد سال: ۱۳۲۶

تحصیلات:

- دکترای شهرسازی، دانشگاه پاریس، فرانسه، ۱۹۸۱ م.
- عنوان رساله: ترکیب شهری، از شهر «سنتی» به شهر «جدید»
- دیپلم تخصصی تحقیقات پیشرفته در شهرسازی، دانشگاه پاریس، فرانسه، ۱۹۷۸ م.
- عنوان پایان نامه: ساماندهی فضایی مراکز شهری
- فوق لیسانس شهرسازی، دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۵۵ ه.ش.
- عنوان پایان نامه: سیر تحول شهرنشینی و شهرگرایی در ایران
- فوق لیسانس (دیپلم) معماری، دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.
- عنوان پایان نامه: طراحی مرکز شهر کردند.
- دیپلم متوسطه، دبیرستان شاپور، کرمانشاه، ایران، ۱۳۴۴ ه.ش. رشته: ریاضی

عناوین دانشگاه و حرفه‌ای

- مولف کتاب برگزیده مرتبط با برنامه آموزشی وزارت آموزش و پرورش، برای کتاب مکتب اصفهان، زبان طراحی شهری در شهرهای کهن، با همکاری زهرا اهری، مهر
- مولف کتاب برتر دو مین دوره جایزه کتاب معماری و شهرسازی دکتر منوچهر مزینی، برای کتاب مکتب اصفهان، زبان طراحی شهری در شهرهای کهن، با همکاری زهرا اهری، بهار ۱۳۹۲
- شهرساز پیشکسوت در حوزه نظری، آبان ۱۳۹۱
- مولف برگزیده دانشگاه تهران، برای آثار پر مخاطب، بهمن ۱۳۹۰
- پژوهشگر پیشکسوت برتر پردیس هنرهای زیبا، دی ۱۳۹۰
- چهره ماندگار شهر، تیر ۱۳۹۰
- مولف برگزیده سال برای کتاب شرح جریانهای معماری و شهرسازی ایران، دانشگاه تهران، آذر ۱۳۸۶
- مولف برگزیده سال برای کتاب اطلس تهران، دانشگاه تهران، آذر ۱۳۸۵
- پژوهشگر برگزیده سال گروه هنر آذر ماه ۱۳۸۴، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
- رئیس پردیس هنرهای زیبا، خرداد ۸۴ تا شهریور ۱۳۸۹
- رئیس دانشکده هنرهای زیبا، خرداد ۸۳ تا خرداد ۱۳۸۴

- استاد نمونه دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۸۱
- استاد شهرسازی دانشگاه تهران، از ۱۳۷۵ هـ ش

انتشارات

- مقاله های مندرج در مجله های علمی- پژوهشی : ۴۶ مقاله
- مقالات خارجی : ۱۶ مقاله
- مقاله های ارائه شده در سمینارها و کنگره ها : ۵۹ مقاله
- گزارشهای علمی : ۲۹ گزارش
- کتابها (تالیفات و ترجمه ها و کارگاههای گروهی) : ۲۰ کتاب

کتاب های اصلی:

- منطقه چیست؟ اثر یوانا فرایدمن، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، تهران، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶
- معماری بازسازی در فرانسه، اثر آنا تول کوپ، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، تهران، ۱۳۶۶
- مسکن حداقل، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، تهران، ۱۳۶۷، (با همکاری زهرا اهری و دیگران)
- اصول و ضوابط طراحی منطقه، روستا و واحد مسکونی، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، تهران ۱۳۷۲ (با همکاری علیرضا انیسی)
- شهرسازی واقعیات و تخیلات، اثر فرانسواز شوای، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵
- سرائه کاربری های شهری، سازمان ملی زمین و مسکن، وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۷۸ (با همکاری صدیقه مسائلی)
- فناوری گنبد، اثر رومن بزئوال، سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۰
- مرمت شهری، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱، با همکاری (ملیحه مقصودی)
- اطلس کلان شهر تهران، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری (شهرداری تهران)، ۱۳۸۴، با همکاری برنارد هورکاد
- شرح جریان های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵،
- قصه شهر، تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی، ۱۲۹۹-۱۳۳۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹،
- زبان طراحی شهری در شهرهای کهن، مکتب اصفهان، با همکاری زهرا اهری، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱
- میدان بهارستان، تجربه نوآوری در فضای شهری ایرانی، با همکاری زهرا اهری، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۹۴
- خاطره شهر، بازخوانی سینماتوگرافیک شهر ایرانی، دهه های ۱۳۴۰-۱۳۵۰، با همکاری حمیده فرهنگیان، نوید پورمحمد رضا، صالح شکوهی، انتشارات ناهید، تابستان ۱۳۹۴

